



”

ایرانیان در دوران پس از اسلام نیز نه تنها در تمدن سازی عقب ننشسته اند، بلکه در زمینه علم و فن آوری و فرهنگ و ادبیات و اندیشه و... همواره پیشگام بوده اند؛ اما در سه - چهار قرن اخیر چه اتفاقی می افتد که ناگهان چشم باز می کنیم و مبینیم از قافله تمدن و توسعه بشدت عقب مانده ایم؟! آیا ریشه های این موضوع به دور شدن از معیارها و تضعیف ارزشهای دینی بازمیگردد، یا تقویت آنها؟ توسعه یافتگی در نگاه دینی چطور باید تعریف شود؟

دادن کور مادرزاد، شکافتن رودخانه، ازدها شدن عصا، تبدیل صخره به شتر و... نه مکان مند بود و نه زمان مند؛ یعنی در هر جا و همین امروز هم مخلوقات عاجزند از اینکه یک کتاب، ۱۰ سوره، یا حداقل حتی یک سوره مثل آن را بیاورند! این یعنی یک معجزه جاری و جاوید و زنده. کتابی که ۱۴۰۰ سال پیش وعده می داد که «ما بزودی آیات قدرت خود را در آفاق و در وجود خودشان به آنها نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که او حق است.» (فصلت آیه ۵۲) این پیشگویی قرآن کریم نیز مانند تمام پیشگویی های دیگر آن به واقعیت پیوست و چند قرن بعد بشر با کشف اتم و وجود کهکشان ها و سلول های بنیادی و... نمونه های متعدد مشابه (در آفاق مثل کشفیات فیزیک و شیمی و در انفس مثل موارد زیست شناسی و حتی روانشناسی) آیات الهی را به چشم دید؛ اما پیروان این دین، مخصوصاً ایرانیانی که از سیاست و کشورداری گرفته تا فنون جنگی و لشکرکشی، دریانوردی، معماری، پزشکی، فلسفه و... سردمدار اکثر پیشرفت های تمدنی جهان اسلام و آغاز «عصر کتاب» بودند، نتوانستند زودتر از رقبای خود ماشین چاپ را اختراع کنند. رنسانس و نوزایی در اروپای جهان غرب شکل گرفت... آیا کلمات و اصطلاحاتی چون رنسانس، صنعتی شدن، مدرنیته، توسعه یافتگی و... بر مفاهیمی مشترک و مترادف دلالت می کنند؟ مثلاً آیا صنعتی شدن فقط یکی از جنبه های توسعه یافتگی محسوب می شود، یا دقیقاً منظور از توسعه و مدرنیته همین رشد فناوری است؟ اگر مدرنیته و رشد فناوری را دقیقاً یک چیز بدانیم، آن وقت از فردگرایی اجتماعی گرفته تا سکولاریته سیاسی، اومانیزم فکری و فلسفی، اباحه گرایی فرهنگی و... موارد و پدیده های مدرن بسیاری وجود دارد که تقریباً هیچ ربطی به خود توسعه صنعتی ندارند؛ اما اگر رشد فناوری را فقط یکی از جنبه های مدرنیته فرض کنیم، این سؤال پیش می آید که آیا لزوماً مدرنیته منجر به رشد فناوری می شود؟ از طرف دیگر آیا می توان ادعا کرد که مثلاً توسعه یافتگی صنعتی و رشد فناوری بدون تفکر انتقادی و سکولاریته و غیره (که ادعا می شود با رنسانس آغاز و گسترش یافته اند) ممکن نیست؟ ایدئولوژی ستیزی چه نسبتی با مدرنیته دارد و نفی هرگونه از «باید و نیاید» چه تبعاتی برای قانونگرایی از یک سو... و مدنیت ستیزی و توحش از

سوی دیگر خواهد داشت؟ یا چرا حتی بسیاری از خود متفکران غربی معاصر نیز تمایل دارند وضعیت فعلی حاکم بر جهان را به جای تمدن مدرن «توحش مدرن» بنامند؟ آیا ده ها و صدها جنگ کوچک و بزرگ در تاریخ معاصر (که ظاهراً هنوز هم تداوم دارد!) مؤید چنین نظری است؟ مثلاً آینده تکنولوژی هسته ای را می توان با وقوع جنگ هایی که انقراض تاریخ بشری را رقم خواهند زد، یکی دانست؟ آیا پاسخ مشترکی برای چنین پرسش هایی وجود دارد، یا ممکن است هر طیف فکری و حتی هر شخصی نظر جداگانه ای داشته باشد؟

هرکدام از اینها که باشد، از پیش از دوران مشروطه تا تقریباً ۳۰ سال بعد از انقلاب، موضوعی تحت عنوان تقابل سنت و مدرنیته، به صورتی فراگیر، تبدیل به یکی از مهمترین صورت مسئله های اصلی در بین نخبگان و نویسندگان ما شده بود.

